

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه امر هفتم^۱

بیان شد که برای تعبّدی و توضّلی چهار معنا ذکر شده است^۲. بحث ما نحن فیه در معنای چهارم بود که علمای اصولی از قدیم الایام بیشتر به این معنا توجّه داشته اند و آن معنا عبارت از آن است که وجوب تعبّدی یعنی وجوبی که سقوط آن متوقّف بر انجام متعلّق امر به قصد قربت باشد و وجوب توضّلی یعنی وجوبی که سقوط آن تنها متوقّف بر ذات عمل بوده و قصد قربت در آن معتبر نمی باشد؛ و بیان شد که^۳ لازم است قبل از ورود در اصل بحث مقداری در مورد این دو واجب، تفاوت آن دو و کیفیت دخالت قصد قربت در واجب تعبّدی بحث نماییم تا در مقام بررسی اصل لفظی از آن کمک بجویم. به همین جهت، در امر هفتم، بحث را در سه مقام پی گیری نمودیم. مقام اوّل که تفاوت واجب تعبّدی و توضّلی بود، در سه جهت^۴ پی گیری شد و در ادامه به مقام دوّم یعنی مقتضای اصل لفظی و اطلاق اوامر نسبت به معنای چهارم می پردازیم.

مقام دوّم: مقتضای اطلاق اوامر نسبت به معنای چهارم

در بررسی اوامری که شارع مقدّس به موضوعات خارجی تعلّق داده است، نسبت به اعتبار قصد قربت در متعلّق و عدم اعتبار آن، با سه قسم اوامر شرعی مواجه می شویم:

قسم اوّل اوامری است که عبادی بودن آنها معلوم و مشخص است، مثل صلاة، صوم، حجّ و امثال آنها.

قسم دوّم اوامری است که توضّلی بودن آنها معلوم و مشخص است مثل طهارت از خبث، ازاله نجاسة از مسجد و امثال آنها.

قسم سوّم اوامری است که در عبادی یا توضّلی بودن آنها شک داریم، مثل امر به معروف، نهی از منکر، تکفین میّت و امثال آنها.

در خصوص دو قسم اوّل که به هر دلیلی ثابت شده است، قصد قربت در متعلّق آنها معتبر است یا معتبر نیست، طبعاً باید تابع دلیل بود و در سقوط و عدم سقوط اوامر عبادی، میزان را اتیان مأمور به با قصد قربت و عدم اتیان مأمور به با قصد قربت، قرار داد و همچنین در سقوط و عدم سقوط اوامر توضّلی، میزان را اتیان و عدم اتیان ذات عمل قرار داد، هر چند بدون قصد قربت باشد. و اما محلّ نزاع قسم سوّم می باشد و تمام مباحث گذشته که مربوط به امکان اخذ قصد قربت در متعلّق و یا استحاله آن بود، در اینجا نقش اساسی خود را ایفا می نماید. بحث در این است که در چنین مواردی که امر مولی مطلق بوده و هیچ قید اثباتی و یا سلبی در جهت اثبات دخالت قصد قربت و یا عدم دخالت آن وجود ندارد، آیا اطلاق این اوامر اقتضای توضّلیّت و عدم اعتبار قصد قربت در متعلّق را دارد و یا مقتضی تعبّدیّت و اعتبار قصد قربت در متعلّق می باشد؟

^۱ - امر هفتم از درس ۷۱ مورخ ۹۱/۱۲/۲۰ شروع گردید.

^۲ - رجوع شود به درس ۴۶، ۴۷، ۴۸، مورخ ۸۹ و ۹۱/۱۱/۱۴.

^۳ - رجوع شود به درس ۷۱، مورخ ۹۱/۱۲/۲۰.

^۴ - جهت اوّل از درس ۷۱ تا ۸۰، جهت دوّم در درس ۸۱ و جهت سوّم از ادامه درس ۸۱ تا درس قبل مورد بررسی قرار گرفت.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی پاسخ از این پرسش بر اساس آراء و نظریاتی که در بحث امکان و عدم امکان اخذ قصد قربت در متعلّق بیان گردید، متفاوت می گردد. از مجموع مباحثی که در گذشته بیان گردید، چهار نظریه در بحث امکان و عدم امکان اخذ قصد قربت در متعلّق امر قابل استحصال است و لذا باید پاسخ سؤال مذکور را بر اساس هر یک از این نظریات، به صورت جداگانه پی گیری نماییم.

بیان قول اوّل و مقتضای آن

قول اوّل این است که اخذ قصد قربت در متعلّق، ممکن بوده و هیچ محذوری ندارد، چه قصد قربت به معنای قصد امتثال امر باشد و چه به معنای دیگر مانند قصد مصلحت، قصد حسن، قصد محبوبیت و مانند اینها.

این نظریه، نظریه مختار و نتیجه تحقیقی بود که در این خصوص بیان گردید. معروف تا زمان مرحوم شیخ اعظم انصاری هم امکان اخذ قصد قربت در متعلّق بوده است و از معاصرین نیز سیّدین علمین، محقّق خویی^۱ و حضرت امام^۲ «رحمة الله علیهما» همین نظریه را اختیار نموده اند.

بر اساس این نظریه، هیچ منع و محذوری از تمسّک به اطلاق امر برای اثبات توصّلی بودن آن و نفی تعبّدیت وجود ندارد. چون طبق این نظریه امر می تواند قصد قربت را در مقام بیان، در متعلّق امر اخذ نماید و به عنوان جزئی از اجزاء و یا شرطی از شرایط، مانند سایر اجزاء و شرایط، دخیل در متعلّق و غرض قرار داده و آن را به مکلف ابلاغ نماید. لذا وقتی امر قصد قربت را در مقام اثبات بیان ننمود، با اینکه می تواند آن را در متعلّق اخذ کرده و اعتبار آن را در مقام اثبات اعلام نماید و طبق فرض در مقام بیان نیز می باشد، این اطلاق و عدم بیان، کاشف از آن است که در مقام ثبوت و واقع، قصد قربت دخیل در متعلّق امر و غرض مولی نبوده است، و گر نه حکمت او اقتضا می کرد آنچه را در مقام ثبوت و واقع دخیل در متعلّق می داند به مکلفین اعلام نماید. بنا بر این از عدم بیان شارع در مقام اثبات، عدم لحاظ قصد قربت در مقام ثبوت را کشف می نماییم و این یعنی همان توصّلیّت.

و سیّاتی مقتضی الاطلاق و الاصل اللفظی علی القولی الثانی فی الدرس الآتی ان شاء الله تعالی.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین»

۱ - ایشان در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۲، صفحه ۱۸۸، بعد از پاسخ از وجوه مذکور در جهت اثبات استحاله اخذ قصد قربت در متعلّق امر می فرمایند: «إلى هنا قد استطعنا أن نخرج بهذه النتيجة و هي انه لا مانع من أخذ قصد الأمر في متعلقه، و على تقدير تسليم استحاله فلا مانع من أخذ الجامع بينه و بين بقية الدواعي فيه، كما انه لا مانع من أخذ بقية الدواعي و على تقدير تسليم استحاله أيضا فلا مانع من أخذ العنوان الملازم لعنوان قصد الأمر في متعلقه، و على تقدير تسليم استحاله أيضاً فلا مانع من بيان ذلك بجملة خبرية، أو بالأمر الثاني» و سپس در مقام بررسی اصل لفظی و مقتضای اطلاق اوامر می فرمایند: «و على ضوء هذا الأساس لو شكنا في اعتبار قصد القرية في عمل فلا مانع من التمسك بالإطلاق لنفي اعتباره، و ذلك لأنه لو كان معتبراً و دخیلاً في الغرض لكان على المولى البيان و لو بجملة خبرية أو بالأمر الثاني فإذا لم يبين علم بعدم اعتباره. فالنتيجة ان مقتضى الإطلاق و كون المولى في مقام البيان هو ان الواجب توصلي، فالتعبدية تحتاج إلى دليل و بيان». ایشان در پایان می فرمایند: «و لكن ذهب جماعة إلى ان مقتضى الأصل اللفظي عند الشك في تعبدية واجب و توصليته هو كونه تعبدياً فالتوصلية تحتاج إلى دليل و بيان زائد و استدلووا على ذلك بعدة وجوه» و سه وجه را در این زمینه نقل نموده و مورد نقد و بررسی قرار می دهند.

۲ - ایشان در منهاج الوصول الى علم الاصول، جلد ۱، صفحه ۲۷۴، بعد از ذکر مسأله امکان اخذ قصد قربت به معنای قصد امتثال امر و دیگر معانی در متعلّق امر و نقد و بررسی ادله قائلین به استحاله می فرمایند: «بعد ما عرفت جواز أخذ جميع القيود في المأمور به، يرفع الشك فيها بإطلاق الدليل، و مقتضاه كون الأصل هو التوصلية».